

به خاطر نازی

آهای گالیور! این جمله به چه معنی است؟ نمی دانم. وقتی راننده می خواست عصبانیت خودش را به خاطر بی احتیاطی من نشان دهد، با فریاد گفت آهای گالیور و رفت. از بس هواس پرت بودم نزدیک بود زیر ماشین بروم و برای همیشه از این رنج هستی فارغ شوم. در اندیشه دوستم بودم که همچون هزاران زن ایرانی دیگر قربانی جامعه مرد سالار شده بود. خواستم بعد از چند سال از دوست قدیمی خود یادی کنم. دست را روی زنگ گذاشتم و در این خیال بودم که تا دقایقی دیگر نازی در را برویم می گشاید و از اینکه پس از این همه سال از او یاد کرده ام، خوشحال می شود. سه سالی بود که او را ندیده بودم. اما کسی که در را به رویم باز کرد نازی نبود. شوهر نازی بود که فقط عکسش را دیده بودم. گفتم نازی کجاست؟ من آمده ام تا فقط یک سلامی بدهم و بروم.

شوهر نازی با دستپاچگی گفت: نازی نیست. اصلاً خیلی وقته که نیستش. او فرار کرده است. یخ کردم. چه احساس بدی. شوهر نازی گفت: نازی امسال سال سوم دانشگاه بود. یک ترم دیگر به فارغ التحصیل شدن او مانده بود. در ادامه گفت: من و نازی روابط خوبی با هم داشتیم. نمی دانم چرا فرار کرد. می دانستم که مثل سگ دروغ می گوید. گفت نازی با ۱۱۰ میلیون تومان پول و یک ماشین خارجی فرار کرده است. فکر نمی کنم دیگر هیچ وقت برگردد. اگر روزی برگردد به او می گویم که تو آمدی. اما اگر بیاید باز هم تو دیگر او را نخواهی دید. چون .. چون .. حرفش را خورد. اما فهمیدم که چه می خواهد بگوید. می خواست بگوید مرگ را تقدیمش می کنم. می خواست بگوید مرگ را تقدیمش می کنم تا دیگر عصیان نکند.

روزی که ویلاگ زن از ریشه زندگی را باز کردم، می خواستم برای زنان بنویسم. به آنها بگویم که روزی زن خدا بود. خواستم عکس نرسی را در نقش رستم در کنار ایزد بانو آناهیتا در ویلاگم بگذارم. از پاریزاتیس مادر داریوش دوم نوشتم. از آتوسا زن آسمانی و زمینی نوشتم. از کلنوپاترای مصری که اقتداری بیشتر از پادشاه بطلمیوس دوازدهم داشت و کشور در حقیقت به دست او اداره می شد، نوشتم. اما نیمه کاره رها کردم. شاید به این دلیل که چندان با ادبیات فمینیستی آشنایی نداشتم.

آرزویم این است که زنان کشورم سربلند باشند. آرزویم این است مردان ایرانی درک کنند که پیشرفت یک کشور را می توان از میزان زنان پیشرفت کرده آن کشور تخمین زد.

هر وقت آمار زنان فراری را می خواندم غمگین می شدم. وقتی در خبرها خواندم که دختران زلزله زده بمی را دزدیدند و در بازارهای مخصوصی در تهران فروختند، آنقدر نالیدم که تا ساعاتی بعد نمی توانستم نفس عمیق بکشم. در سمت چپ بدنم احساس دردی هنگام تنفس های عمیق بوجود می آمد. گریستم چون احساس می کردم که خیلی کم هستم. دستم خالی است. نمی توانم کاری فوری برای زنان کشورم بکنم. گریستم چون می دانم اگر کار فرهنگی هم، توسط کسانی در حال انجام است، خیلی زمان می برد تا به بار بنشیند. گریستم چون با تمام وجودم حس کردم که نازی تمام شد. نیلوفر تمام شد. سوسن تمام شد. "گریستم چون خواندم که حجت الاسلام کشانی به خبرنگاران گفت: کسانی در امر قاچاق زنان دست دارند، که خیالشان راحت است اگر هم دستگیر شوند کسی نمی تواند بر علیه آنها اقدامی کند."

اما اینبار رفتن نازی مرا بیش از پیش افسرده کرد. گفتم امروز پس از مدتها باید برای زنان بنویسم. برای نازی، برای سهیلا، برای نیلوفر. برای سوسن، برای محبوبه.

نازی من قربانی جامعه مرد سالار شد. شوهر نازی در طول سه ماه فقط ۱۰ روز به او سر می زد. خودش در کویت هر چه قدر می خواست خوش بود. اما نازی را به خاطر عشق دوران قبل از ازدواج سرزنش می کرد. او نبود که ببیند نازی به خاطر اعتقاد به وفاداری به شوهرش نیازهای خود را سرکوب می کند. می خواهد همسر خوبی برای او باشد. اما شوهر بدون اینکه خودش با چشم خودش خطایی از او دیده باشد، به خاطر صحبت های دیگران، آنقدر نازی را اذیت کرد، که او از فشار عصبی به حال اغماء افتاد. وقتی که نازی را با جسم بی جان از داخل حمام به بیمارستان بردند، تازه شوهرش فهمید که نازی هیچ تقصیری ندارد. چون اگر خلاقی از او سر زده بود، اینهمه فشار عصبی را به خاطر اعتقاد به بی گناهی خودش تحمل نمی کرد. وقتی شوهر نازی به دروغ گفت: ما روابط خوبی با هم داشتیم؛ گفتم: آره به من گفته بود که به خاطر تهمتهای شما روزی در آستانه مرگ قرار گرفته است.

کسانی که افسردگی مرا به خاطر نازی می بینند، می گویند: نازی غصه ندارد. نازی با یک ماشین خارجی و ۱۱۰ میلیون تومان پول فرار کرده است. همه جا می تواند یک زندگی راحت و بی دغدغه برای خود فراهم کند. اما من فقط به خاطر نازی

ناراحت نیستم. (هر چند که تنهایی و غربت او، اضطرابش و ترسش، بی همدیش جای ناراحتی دارد). به خاطر هزاران زنی که فرار می کنند و پولی ندارند و طعمه گرگها می شوند، ناراحتیم. به خاطر هزاران زنی که کمرشان زیر بار جامعه مرد سالار خورد و له می شود و فرار نمی کنند و می سوزند و می سازند، ناراحتیم. برای آن دوستی ناراحتیم که با شوهرش به اروپا هجرت کرده است، شوهرش به استخر می رود، در پالتاک دوست زن می گیرد، هر نوع پوششی دوست داشت انتخاب می کند، اما به زنش می گوید، باید شناسه کاربری خود را در پالتاک ببندی تا هیچ مردی نتواند با تو هم صحبت شود. لباس آستین کوتاه نباید بپوشی. رنگ موی روشن نباید بزنی. شلوارت باید گشاد باشد و هیچ وقت هم اسم استخر رفتن را نباید بیاوری. وقتی دوستم از او می پرسد چرا همه این چیزها برای تو آزاد است، اما برای من ممنوع، جوابی که می شنود، این است: من مردم و تو زن. در اسلام گفته است مرد کافی است که فقط عورتین خود را بپوشاند. اما زنان فقط باید گردی صورتشان پیدا باشد.

برای آن زنی ناراحتیم که از کوچکترین حق خود نیز محروم است.

چندی پیش در جمعی بودم. زنی برای دیگران صحبت می کرد. موضوع صحبت را به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان کشاند. او درباره این کنوانسیون گفت: علت اینکه کشور ما این کنوانسیون را امضاء نکرده است، این است که در این کنوانسیون نوشته شده است که همه زنان با همه مردان تشابه کامل دارند. اگر مردی ۴ زن می گیرد، زنان هم می توانند ۴ شوهر اختیار کنند.

من به زنها گفتم این زن دروغ می گوید. اصلاً چنین چیزی در کنوانسیون نیست. گفتم من این کنوانسیون، به اضافه بیانیه جهانی حقوق بشر را برای شما می آورم تا بخوانید و با حقوق خود آشنا شوید. هر چیزی هر کسی گفت بیهوده نپذیرید. به آنها گفتم اکثر زنان جامعه ما با حقوق خود آشنا نیستند. چرا که اگر آگاه بودند، با افتخار نمی گفتند که زنان شیرازی زنان بسازی هستند. یعنی هر چه بر سرشان می آید چیزی نمی گویند. طلاق نمی گیرند. گفتم زن بساز زن خوبی نیست. چون با حقوق خود آشنا نیست. جور مرد را تحمل کردن و دم بر نیاوردن یعنی خود را سرکوب کردن و به دیگری میدان دادن. یکی از زنها گفت: اگر نسازیم چه کنیم. گیرم که حقوق خود را شناختیم. آیا می توانیم بچه ها را رها کنیم. بعد همین خاتم با ناراحتی گفت: من روز پنجشنبه عروسی برادرم بود. اما چون شوهرم با خانواده ما اختلاف دارد، نگذاشت به عروسی برادرم بروم. من هم به خاطر فرزندانم چیزی نگفتم. در پاسخ به او گفتم: اگر همه زنها با حقوق خود آشنا شوند، مردان یاد می گیرند که به حقوق زنان احترام بگذارند. تا ابد که نمی توانند زنها را به خاطر سرکشی و درخواست حقوق خود، طلاق دهند. در ثانی مگر ما زنها به اندازه بچه هایمان حق زندگی نداریم. زنی که به خاطر کودکش جور را تحمل کند به او ظلم کرده است. زیرا فردا او هم می خواهد ظلم پذیر شود و به خاطر بچه هایش دم نزند. پس این بچه هایی که به خاطر خوشبختیشان دم زدیم کی رنگ خوشبختی را می بینند؟ کی زندگی کنیم و کی زندگی کند. اما اگر عصیان کنیم، اگر سر کشی کنیم. اگر بگوییم نمی خواهیم کسی به جای ما تصمیم بگیرد، اگر به برابری حقوقی با مردان برسیم، عرف جامعه را تغییر می دهیم. در آینده اگر مردی به خاطر سرکشیهای زنش او را طلاق دهد، از طرف مردان دیگر مورد سرزنش قرار می گیرد. مردان دیگر به او یاد آور می شوند که بدون اجازه شوهر به خانه پدر رفتن حق مسلم یک زن هست.

چرا زهرا بدون اجازه شوهرش نمی تواند به کلاس ورزش برود؟ چرا فرنگیس چادر را دوست ندارد اما شوهرش و پسر بزرگش به او اجازه نمی دهند که با مانتو بیرون بیايد. چرا قد مانتوی فرزانه را عبدالله تعیین می کند. چرا علی تصمیم می گیرد که محبوبه به جشن تولد پسر خواهر خود نرود، چرا؟؟

کی زنان ما درک می کنند که به اندازه بچه هایشان حق زندگی دارند؟ بچه هایی که به خاطر حق کشیها هیچ وقت زندگی نخواهند کرد. فقط زنده ای می کنند.

مشکل در اینجاست که بسیاری از زنان به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته اند که چون اسلام گفته زن بدون اجازه شوهر نباید بیرون برود، بنابراین باید مطیع باشیم وگرنه مورد لعن فرشته ها قرار می گیریم. مشکل این است که بعضی از زنان پذیرفته اند که مرد خدای دوم آنهاست. وقتی زنی می گوید در قرآن گفته است الرجال قوامون على نساء و این را وحی منزل می داند، چگونه می توان از ذهن او شست که هیچ مردی بر هیچ زنی به خاطر جنسیتش برتری ندارد. شاید در شهرهای دیگر رایج نباشد. اما در شهر شیراز هر وقت مردی می خواهد خودش را با زنی مقایسه کند می گوید بلا به نسبت زن و مردمان. چقدر اسف بار است که گاهی خود زنان هم این چنین جمله زشتی را بر زبان جاری می کنند. یک بار با عصبانیت به یکی از زنها گفتم چرا برای مقایسه بین یک زن و مرد از کلمه بلا به نسبت استفاده می کنی؟ من دوست ندارم این جملات تحقیر آمیز را نسبت به هیچ زنی بشنوم. تو که زن هستی زنان را اینگونه خطاب می کنی وای به حال ما. در جوابم گفت: نمی دانم از قدیم اینطور حرف می زدند، عادت کرده ام.

کی می شود عادت کنیم که عادت نکنیم. کی می شود که زنان به خاطر فشار خانوادگی، به خاطر حقوق پایمال شده خود، به خاطر جورهایی که تعصبات مذهبی مسبب آن هستند، از خانه فرار نکنند. کی می شود که زنها به خاطر رفتن به خانه شوهرشان منتظر نباشند که شوهرشان بیاید و تعیین تکلیف کنند. کی.....

پارمیس سعدی

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/women/>

derafsh-kaviyani.com